دست آخر

زیربنای سقوط اسد

شیما بهره‌مند

تبار خیزش‌های خاورمیانه موسوم به بهار عربی و حتی سقوط رژیم بشار اسد در سوریه را شاید بتوان با بازخوانیِ تاریخ اقتصاد سیاسی منطقه درک کرد. خیزش‌های خیره‌کننده در کشورهای عربی کهِ در دسامبر ۲۰۱۰ با توقیف اسباب و لوازم دوره‌گردی به نام محمد بوعزیزی در شهر سیدی‌بوزید تونس آغاز شد. پلیس به دلیل نداشتن مجوز کار با او برخورد خشونت‌باری کرد و بوعزیزی خود را به آتش کشید. این رخداد زمینه‌ساز خیزش‌هایی شد که ناباورانه در مدتی کوتاه تمام کشورهای عربی را درنوردید. بن‌علی، دیکتاتور تونس با «خیزش یک‌ماهه تهی‌دستان، جوانان، مردم محلی و صاحبان مشاغل طبقه متوسط سرنگون شد. مصری‌ها با علاقه و اشتیاق ناظر وقایع تونس بودند. آنها از ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱، در عرض دو هفته خیزش‌های خود را آغاز کردند. ده‌ها هزار معترض مصری به سمت میدان تحریر قاهره به راه افتادند».[1] سرانجام، حسنی مبارک نیز ناگزیر به کناره‌گیری شد. دیری نگذشت که لیبی، یمن، بحرین و سوریه را شورش‌های توده‌ای فراگرفت که به ۱۹ کشور عربی سرایت کرد. چهار دیکتاتور در تونس، مصر، لیبی و یمن سرنگون شدند و در سوریه بشار اسد تا لبه پرتگاه رفت، اما سقوط نکرد. تقدیر این بود که در فاصله حدود یک‌دهه‌ونیم از بهار عربی، رژیم اسد سقوط کند. وقایع اخیر سوریه برای بسیاری نامنتظره بود، درست مانند بهار عربی که کسی انتظار نداشت همه‌چیز با این شتاب دود شود و به هوا برود. یانیس واروفاکیس، اقتصاددان و سیاستمدار یونانی، سقوط اسد را با سقوط رژیم دست‌نشانده آمریکا در کابل قیاس می‌کند و هر دو را با امپریالیسم یا دقیق‌تر، لیبرال-امپریالیستِ ایالات متحده مرتبط می‌داند.[2] واروفاکیس می‌گوید زمانی که رژیم وقتِ کابل سقوط کرد، از شکست امپریالیسم ایالات متحده نفس راحتی کشیدم و هم‌زمان، از رنجی که قرار بود زنان افغانستان تحت لوای طالبان جهادی متحمل شوند، وحشت کردم. لابی لیبرال-امپریالیستِ ایالات متحده بی‌درنگ به واروفاکیس حمله کرد که پیروزی طالبان را جشن گرفته است. مدتی پیش که رژیم اسد سقوط کرد و جهادی‌ها به دمشق حمله کردند، باز هم واروفاکیس از سقوط یک رژیم ستمگر ابراز رضایت کرد و گفت: «سوری‌ها به اندازه کافی رنج کشیده‌اند. اکنون وظیفه داریم اطمینان حاصل کنیم بیش‌ازاین رنجی بر آنها تحمیل نشود، برای این هدف، قدرت‌های خارجی، غربی و غیرغربی نیز باید از این کشور دور نگه داشته شوند». این بار نیز مانند مورد سقوط کابل، بلافاصله مورد حمله قرار گرفت که پیروزی جهادی‌ها را جشن گرفته است. اما چرا از دیدِ واروفاکیس و همفکرانش این رخدادها با امپریالیسم غربی و سیاست‌های نئولیبرالیِ منطقه نسبت دارند. آدام هنیه، نویسنده فلسطینی‌تبار در کتاب روشنگرش «تبار خیزش»[3] پاسخ درخوری برای این پرسش تدارک دیده است. هنیه در این کتاب، خطوط اصلی تحولات نئولیبرالی در منطقه را ترسیم می‌کند و تأثیر و تبعاتِ این سیاست‌ها را بر سرنوشت مردمان خاورمیانه نشان می‌دهد. اما چنان‌که یوسف اباذری در پیشگفتار ترجمه «تبار خیزش» می‌نویسد، خاورمیانه با مسائل متعددی مواجه است: از شکاف‌های فزاینده قومی-مذهبی گرفته تا نابرابری اجتماعی و بحران مشروعیت سیاسی و مسئله اشغالگری و چپاول منابع طبیعی. بی‌تردید هیچ‌یک از این مسائل ماحصلِ سیاست‌های نئولیبرالی نیست و به تعبیر اباذری، تاریخی بس طولانی‌تر از دوره رشد روابط بازار آزادی در خاورمیانه دارند. با این وصف، چرا نئولیبرالیسم مفهوم مرکزی برای فهم خاورمیانه است. هنیه با نقد رویکردهای متعارف در بررسی تحولات خاورمیانه که عموما به دوگانه مبهم دولت/جامعه مدنی متکی است، نشان می‌دهد که جریان اصلی مطالعات خاورمیانه گرفتار نوعی استثناگرایی روش‌شناختی است؛ گویی مقولات اساسی جامعه‌شناسی مانند دولت و طبقه برای مطالعه خاورمیانه کافی نیست، بنابراین، آدام هنیه برای واکاوی تحولات اجتماعی در خاورمیانه، تحلیل طبقاتی را مبنا قرار می‌دهد که ناگزیر با کیفیاتِ بسط سیاست‌های نئولیبرالی در خاورمیانه گره می‌خورد. به تعبیر اباذری، از آنجا که نئولیبرالیسم صورت متأخر سرمایه‌داری جهانی است، این صورت به شکاف‌ها و منازعات از پیش موجود اجتماعی شکل تازه‌ای بخشیده است. آدام هنیه در تحلیل مبتنی بر اقتصاد سیاسیِ خود، به این ایده می‌رسد که بسیاری از عوامل زمینه‌ساز قیام در کشورهای همسایه را در سوریه هم می‌توان یافت. رژیم حافظ اسد در دهه‌های هشتاد و نود م. عمدتا از مدار قدرت آمریکا دور بود؛ و اسد چهره‌ای ضدامپریالیستی از نظام سوریه ساخته بود، اگرچه این چهره درست مانند رژیم قذافی بیشتر صوری بود تا واقعی. پیش از کودتای ۱۹۷۰ که اسد را به قدرت رساند، دولت‌های بعثی سیاست‌های اقتصادی دولت‌محور را اجرا کرده بودند و سوریه شاهد گسترش حمایت‌های دولتی از نیازهای اساسی جامعه بود. اما در نیمه دهه هشتاد م. حافظ اسد آزادسازی تدریجی اقتصاد را آغاز کرد؛ روندی که در دهه نود م. شتاب گرفت و در برنامه تمام‌عیار اصلاحات نئولیبرالی بشار به اوج رسید. به تعبیر بسام حداد، تحلیلگر اقتصاد سیاسی سوریه، گشایش سوریه به روی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، حذف نظارت دولتی و سیاست‌های خصوصی‌سازی بشار اسد موجب شد بخش‌های مهم صنعتی به سلطه بخش خصوصی درآیند و گروهی به‌شدت هم‌بسته از شرکت‌های خوشه‌ای تجاری از طریق ارتباط نزدیک با اسد رشد کنند که از فرایند خصوصی‌سازی سود سرشار بردند. این فرایند از دیدِ هنیه به تشدید شکاف‌های اجتماعی درون سوریه منجر شد؛ تحولاتی که به‌ویژه بر مناطق روستایی به‌شدت تأثیر داشت. یکی از رانه‌های اساسی این نابرابری حذف کشتزارهای دولتی و روی‌آوردن به مالکیت خصوصی زمین بود؛ اصلاحات ارضی به اعتقاد هنیه، سیاست کلیدی دولت سوریه در دهه هفتاد م. بود. اما ماجرا به همین‌جا ختم نشد و وارونه‌سازی این سیاست در دوره‌های بعدی به ظهور بنگاه‌های بزرگ خصوصی منجر شد که به بیشتر منابع آب زیرزمینی را تصاحب کردند و همین مسئله، بحران فزاینده آب در نیمه دهه دوهزار م. را در پیش داشت. هنیه به خروج نیروهای سوری از لبنان در سال ۲۰۰۵ و دوقطبی‌شدن اجتماعی و تأثیرات اقتصادی این تحول نیز اشاره می‌کند و دست آخر به این نتیجه می‌رسد که پس‌زمینه اقتصاد سیاسی قیام سوریه شباهت زیادی به دیگر کشورهای منطقه داشته و مشخصه آن، استبداد و سرکوب شدید نارضایتی‌های داخلی بوده است. هنیه درعین‌حال به تفاوت عمده سوریه با دیگر کشورهای مشابه اشاره می‌کند؛ اینکه به دلیل گشایش نئولیبرالیِ نسبتا دیرهنگام سوریه، مرکز ثقل رقابت‌های بین‌المللی بر سر خاورمیانه به سوریه منتقل شده است. پیش از خیزش ۲۰۱۱، چین و روسیه متحد اصلی اسد بودند و سوریه را موقعیتی راهبردی می‌دانستند که می‌توانستند از آن، وزنه تعادلی در برابر قدرت آمریکا بسازند. این جدال البته با هم‌پیمانیِ دولت سوریه با ایران و حزب‌الله و جریان مقاومت در لبنان، تشدید شد. اما آدام هنیه مصرانه تأکید دارد که نمی‌توان با وجود این رقابت‌ها، نزاع سوریه را تنها از دید ژئوپلیتیک نگریست و اقتصاد سیاسی ساختار طبقه و دولت در سوریه را نادیده گرفت. از این منظر است که هنیه قیام سوریه را تلاش برای براندازی نظامی مستبد می‌خواند که «در رأس اقتصاد نئولیبرالی به‌شدت دوقطبی قرار داشت». وضعیتی که همچنان در سوریه ادامه دارد و فارغ از برنامه قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای برای سوریه، باید در ساختِ سوریه جدید مدنظر قرار گیرد؛ زیرا که به قولِ اباذری، با وجود شکست قیام‌های عربی و ظهور داعش و تداوم اشغالگری امپریالیستی که بر اثر آن خاورمیانه زخم‌های عمیقی برداشته، نباید پنداشت که فرصت خلق نظم اجتماعی بدیل به طور کامل از دست رفته؛ نظمی که باید به دست مردم خاورمیانه رقم بخورد.

۱. «انقلاب را زیستن» آصف بیات، ترجمه شیرین کریمی، نشر بیدگل
۲. «درس‌هایی از سوریه» یانیس واروفاکیس، سایت نقد اقتصاد سیاسی
۳. «تبار خیزش» آدام هنیه، ترجمه لادن احمدیان هروی، با پیشگفتار یوسف اباذری

گفت‌وگوی احمد غلامی با قاسم محبعلی درباره سرنوشت سوریه

ایران در منازعه بزرگ جهانی

عکس: منوچهر قلعجی

تحولات اخیر در سوریه، بحث خاورمیانه جدید را دوباره پیش کشیده است و در این میان، کشورهای منطقه باید سیاستی راهبردی و کارآمد اتخاذ کنند که با بازنگری در تجربیات و سیاست‌های گذشته‌شان ممکن خواهد شد. از این‌رو در برنامه «برخورد» با قاسم محبعلی، دیپلمات و تحلیلگر سیاسی، درباره تحولات سوریه و تبعات آن در خاورمیانه و همچنین سیاست‌های ایران در قبال موقعیت جدید منطقه به گفت‌وگو نشسته‌ایم. محبعلی معتقد است ایران باید درباره سیاست‌هایش بازنگری کند. از نظر او در سیاست خارجی درست مانند اقتصاد باید هزینه و فایده هر رویکرد مورد ارزیابی قرار بگیرد. او می‌گوید: «سیاست‌هایی که هزینه‌اش معلوم است و درآمدش معلوم نیست، قابل دفاع نیست». نقش ایران به‌عنوان بازیگر منطقه‌ای انکارنشدنی است، اما مسئله اساسی اینک نحوه حضوری است که بیشتر از هزینه، منفعت داشته باشد. از دید محبعلی، منافع ملی ایران دیگر از طریق گروه‌ها به دست نمی‌آید و به همین دلیل، ایران باید با دولت‌های منطقه ارتباط و تعامل بیشتری برقرار کند. تعاملی که با در نظر گرفتن منافع مشترک، تعیین حوزه رقابت‌ها و منازعات همراه است و ایران در شرایط کنونی برای تأمین منافع ملی ناگزیر است بیش از پیش به دنبال گسترش حوزه منافع مشترک باشد و در عین حال حوزه رقابت‌ها را مدیریت کند و درگیری‌ها را کاهش دهد.

از نظر شما گرانیگاه بحران سوریه کجاست؟ درحال‌حاضر درباره سوریه‌ای صحبت می‌کنیم که بشار اسد فرار کرده و در صدر اخبار جهان قرار دارد، اما این بحران تاریخی است. آیا سوریه به شکل دولت-ملت اداره می‌شده و اگر این‌طور بوده، چرا دچار این بحران شده است؟ آیا اساسا حکومت بشار اسد که از پدرش به ارث برده، دولت-ملت به حساب می‌آمده؟ شکل اداره سوریه به چه شکلی بوده و منشأ بحران سوریه در نگاه تاریخی شما چیست؟

بخشی از بحران سوریه به تشکیل کشور سوریه برمی‌گردد، که یک زایمان طبیعی به‌عنوان کشور نبوده، بلکه براساس یک توافق فرامنطقه‌ای و بین‌المللی در جریان جنگ جهانی اول بین قدرت‌های پیروز آن دوره و تقسیم مناطق تحت تصرف عثمانی در خاورمیانه شکل می‌گیرد. عراق، سوریه، لبنان و اردن که در این منطقه تقسیم شدند، کشورهای چندقومی و چندمذهبی هستند؛ یعنی این اقوام را در مرزهای خط‌کشی‌شده آورده‌اند، نه اینکه این مرزها به طور طبیعی شکل گرفته باشد. در عراق کردها، سنی‌ها و شیعه‌ها هستند. در سوریه کردها، اهل سنت، مسیحیان، دروزی‌ها و علوی‌ها هستند. در همان موقع بنا به منافعی که دو قدرت بزرگ آن زمان داشتند، اقلیت‌ها را بر این دو کشور حاکم کردند. در عراق اقلیت سنی را حاکم کردند. عراق و اردن که تقسیم می‌شود، ملک عبدالله، پادشاه اردن و ملک فیصل، پادشاه عراق می‌شود. درحالی‌که اکثریت عراق بیش از ۶۰ درصد شیعه و ۲۰ درصد کرد بودند. کردها عرب نیستند؛ زبان، فرهنگ، تاریخ و جغرافیایی کاملا تعریف‌شده و جدا دارند. اما قدرت‌ها بنا به منافعی که داشتند، احتمال می‌دادند که اگر اکثریت را در عراق به شیعه‌ها بدهند، به طور طبیعی می‌توانند به ایران بچسبند که این بالانس قدرت را در منطقه به هم می‌زند. از طرف دیگر در سوریه اقلیت مسیحی و علوی را حاکم کرد، یعنی ارتش تقریبا در اختیار علوی‌ها قرار گرفت و قدرت اقتصادی در اختیار مسیحی‌ها. علوی‌ها کمتر از ۱۵ درصد و مسیحی‌ها حدود ۱۰ درصد و جامعه عرب سنی بالای ۷۴ درصد و حدود هشت درصد کرد در سوریه بودند. کردهای آنجا هم با بقیه جامعه زبان، خط و فرهنگ‌های متفاوتی داشتند. علوی‌ها هم که اقلیت بودند. نتیجه این شد که بعد از استقلال سوریه و جنگ جهانی دوم که «قیمومیت» برداشته شد، بحران شروع شد. کودتاهای پی‌درپی رخ داد و در عراق هم به کودتای حزب بعث رسید که دو شاخه عراق و سوریه شدند که هر دو ادعای مشترک به سرزمین‌های هم داشتند و اختلاف ریشه‌ای‌شان از آنجاست. به‌همین‌دلیل سوریه در زمان جنگ در کنار ایران قرار گرفت و دو حزب بعثِ عراق و سوریه دو سیاست متفاوت در برابر ایران داشتند، چراکه در رقابت بودند و هر دو ادعای رهبری حزب بعث را داشتند. در نهایت با کودتای حزب بعث، یک رژیم کودتایی سر کار آمد که در درونش یک کودتای دیگر شکل گرفت که کودتای حافظ اسد به نام «انقلاب تصحیحی» یا «کودتای تصحیحی» بود. با روی کار آمدن حافظ اسد، ایشان به‌تدریج قدرت را به سمت حکومت یکدست و کاملا علوی و خانوادگی خودش برد؛ بنابراین یک اقلیت کمتر از ۱۵ درصد همراه متحدان مسیحی و دروزی‌ها که حداکثر به ۲۵ درصد می‌رسند، بر اقلیت ۷۵ درصدی حکومت می‌کردند. کردها هم که حدود هشت درصد بودند، نادیده گرفته شدند؛ یعنی در دوران حکومت آقای اسد، کردها اگر اسم کردی داشتند، به آنان شناسنامه و پاسپورت نمی‌دادند و چند صد هزار نفر کرد در آنجا فاقد شناسنامه بودند، به خاطر اینکه می‌خواستند هویت خودشان را حفظ کنند. به‌تدریج حکومت خالص‌سازی شد و در ارتش، نظامی‌ها در رده‌های بالا، سرگرد و سرهنگ به بالا، علوی‌ها و تعداد محدودی مسیحیان و تعداد اندکی دروزی شدند و سنی‌ها راهی نداشتند که بالا بیایند. در ادارات درصد کارمندان، عکس نسبت جمعیت بود، یعنی استخدام‌ها با کسانی که مسئولیت می‌گرفتند، معکوس بود. اما در دوران حافظ اسد از آدم‌های سنی هم در دولت بهره می‌گرفتند. حافظ اسد هم به دلیل شرایط و هم به خاطر توانایی‌های بسیار بالاتری که داشت، از نظر سیاسی فوق‌العاده و ویژه بود و حتی ریچارد مورفی، معاون وزیر خارجه وقت آمریکا، می‌گفت ایشان یک روباه مکار است. حافظ اسد آدم بسیار هنرمندی در بازی‌کردن بین شکاف‌ها و در داخل بود و از آدم‌های طایفه سنی در دولت خودش بهره می‌گرفت. مثلا آقای طلاس، وزیر دفاع بود که از منطقه حمص و شخصیتی طایفه‌ای بود. سوریه هنوز جای قبایلی است و تقسیم مناطق براساس قبایل شکل می‌گیرد. در لبنان و عراق هم موروثی است و هیچ حزب عراقی نداریم. حزب یا شیعی، سنی یا کرد است و همه اینها خانوادگی است. مثلا در لبنان با اینکه انتخابات وجود دارد، اما پست‌ها یا نمایندگان مجلس موروثی می‌شود. فرض کنید پسر رفیق حریری نخست‌وزیر می‌شود، پسر کرامی رئیس مجلس می‌شود یا پسر جنبلاط جانشین او می‌شود؛ یعنی طایفه و قبیله انتقال پیدا می‌کند و هنوز وارد دنیای مدرن نشده است. حافظ اسد از شخصیت‌هایی مثل طلاس، عبدالحلیم خدام که شخصیت طراز اولی بود و فاروق الشرع استفاده می‌کرد. اما با فوت آقای حافظ اسد وضعیت تغییر کرد. می‌دانید کار حافظ اسد که سیستم را موروثی کرد، ابتدا برخلاف قانون اساسی سوریه بود. قانون اساسی سوریه سن رئیس‌جمهور را ۴۰ سال تعیین کرده بود. وقتی آقای باسل که فرزند بزرگ‌تر بود، در تصادف مشکوکی کشته شد، تصمیم گرفتند آقای بشار را رئیس‌جمهور کنند. آن زمان آقای بشار حدود ۳۲، ۳۳ سال داشت. قانون اساسی سوریه را اصلاح کردند و سن رئیس‌جمهور را به ۳۰ سال رساندند که آقای بشار بتواند رئیس‌جمهور شود. یعنی در سوریه با تاریخ چندهزارساله آدمی پیدا نمی‌شد، یا در حزب بعث که قدرت دستش بود و طبق قانون اساسی سوریه باید رئیس‌جمهور و اعضای پارلمان را تعیین می‌کرد، هیچ شخصیت دیگری پیدا نمی‌شد که در تراز سوریه بتواند جایگزین آقای حافظ اسد شود! بنابراین قدرت را به قدرت خانوادگی تقلیل دادند و تازه در خانواده هم به شخصی رسید که در این انگاره نبود. داخل حزب بعث هم اتفاقاتی افتاد، به‌این‌صورت که آقای بشار قدرت اداره حافظ اسد را نداشت و با جهان عرب هم نمی‌توانست آن روابط را داشته باشد. اولین بحرانی که در سوریه اتفاق افتاد، مربوط به لبنان بود. می‌دانید که سوریه استقلال لبنان را قبول نداشت. آقای خدام به‌عنوان معاون حافظ اسد در امور لبنان بود و حتی سفارت باز نکرده بودند. تصورشان شبیه تصور حکومت صدام از کویت بود که آن را جزء بخش تاریخی عراق می‌دانست، آنها هم لبنان را جزء بخش تاریخی سوریه می‌دانستند. در سال ۲۰۰۵ در لبنان حادثه ترور رفیق حریری اتفاق افتاد. رفیق حریری وقتی در دور آخر سر کار آمد، سه دستور کار داشت. می‌خواهم نقطه دیگر بحران را عرض کنم. نقطه اول بحران این بود که حکومت به علوی‌ها و داخل علوی‌ها به خانواده محدود اسد تقلیل پیدا کرد و به‌تدریج بقیه شخصیت‌ها حذف شدند. در ۲۰۰۵ که رفیق حریری ترور شد، بحران بزرگی شروع شد و اتهام این بود که سوری‌ها پشت قضیه هستند. رفیق حریری با سه دستور کار آمده بود: یکی اخراج بخش‌های باقی‌مانده اشغال‌شده اسرائیل از لبنان؛ خروج قوای سوریه که از جنگ‌های داخلی بنا به تصویب اتحادیه عرب رفته بود و عملا لبنان از جنوب به بالا در اختیار ارتش سوریه بود و آنجا را اداره می‌کرد و بدون اراده سوریه هیچ اتفاقی در لبنان نمی‌توانست بیفتد؛ و خلع سلاح شبه‌نظامیان که شامل حال حزب‌الله هم می‌شد. چند ماهی از کشمکش‌های بین آنها و حکومت سوریه نگذشته بود که رفیق حریری ترور شد. بر اثر ترور رفیق حریری قطع‌نامه شورای امنیت تصویب می‌شود که خروج قوای سوریه را از لبنان خواستار می‌شود و بر اثر فشار عربی و فشار بین‌المللی قوای سوریه از لبنان خارج می‌شود. بر اثر همین ماجرا داخل حزب بعث هم اختلاف پیش می‌آید. آقای خدام از دولت جدا می‌شود، چون ظاهرا مخالف این اتفاق بود. آقای طلاس هم که قبلا جدا شده بود. به‌این‌ترتیب بخش بزرگی از حزب بعث که تحت کنترل و نفوذ سنی‌ها بود، عملا درباره حکومت یا بی‌طرف می‌شود یا جدا می‌شود. سوریه هم از لبنان خارج می‌شود که شکست بزرگی برای حزب بعث بود، بنابراین داخل حزب بعث بحران ایجاد می‌شود. تا اینکه به بهار عربی می‌رسد که شاید بخشی از سیاستی بود که دولت اوباما برای خاورمیانه جدید به آن علاقه‌مند بود و آن تقویت جوامع مدنی است. از ۲۰ کشور عربی، ۱۴ کشور حکومت‌هایی بودند که ارتش از طریق کودتای نظامی قدرت را به دست گرفته بود. تقریبا همه اینها از موریتانی، الجزایر، تونس، مصر، سودان، سومالی، یمن، عراق و سوریه، دچار بحران بودند. همه اینها حکومت‌های کودتایی بودند و با جامعه‌شان مشکل داشتند و توسعه پیدا نکرده بودند. اگر بگوییم ۱۰ بحران در این کشورهای عربی شمرده شود؛ ازجمله توسعه‌نیافتگی، فقر، حکومت‌های اقلیت، فقدان دموکراسی، حکومت نظامی و... سوریه همه اینها را یکجا داشت. حکومت اقلیتی و موروثی بود، تولید ناخالص داخلی سوریه در سال ۲۰۱۰ که بهار عربی شروع شد، تنها ۶۰ میلیارد دلار بود و با جمعیت ۳۰میلیونی درآمد سرانه‌اش دو هزار دلار بود، که نشان می‌دهد این کشور از توسعه بازمانده و حکومت توان توسعه نداشته و مردم فقیر بودند. مقایسه کنید با کشورهای آسیایی مثل سنگاپورِ شش‌میلیونی یا مالزی با همین حدود جمعیت، که تولید ناخالص داخلی‌شان ۳۰۰، ۴۰۰ میلیارد دلار بود، اما سوریه ۶۰ میلیارد دلار.

از زمان استقلال، بحران حکومت اقلیت وجود داشت و همیشه اهل سنت معترض بودند. در سال ۱۹۸۲ جریان اخوان که مهم‌ترین معارض دولت سوریه و حزب بعث بود، شورشی در حماه انجام می‌دهد و شهر را در اختیار می‌گیرند، ارتش مداخله می‌کند و آنها به استادیومی می‌روند که آنها مدعی هستند ۴۰ هزار نفر بودند و البته نمی‌توان آمار را تأیید کرد، اما ۱۰ تا ۴۰ هزار نفر بودند، درهای استادیوم را می‌بندند و توپخانه ارتش سوریه همه اینها را داخل استادیوم می‌کشد و کسی زنده بیرون نمی‌آید. یکی از انتقادات اخوان‌المسلمین بعد از انقلاب اسلامی این بود که چطور شما در برابر حکومت لائیک و ضدمذهبی سوریه در کشتار مسلمانان موضعی نگرفتید. پس جریان اخوان علی‌رغم اینکه در سایر کشورهای عربی نسبتا دنبال مبارزه مسلحانه نبود، در سوریه مبارزه مسلحانه را دنبال می‌کرد. اخوان همه‌جا سعی می‌کرد از طریق نفوذ و تشکیلات اقتصادی و اجتماعی وارد شود و سیستم را به دست بگیرد، مثل مصر و سودان. تنها جریانی که از ابتدا به‌شدت به مبارزه مسلحانه فکر می‌کرد، جریان اخوان سوریه بود که متکی به جمعیت ۷۵ درصدی سوریه بود و پایگاهی هم داشت. وقتی بهار عربی شروع شد، در مصر یا تونس، اخوان در آن دخالتی نداشت، جوان‌هایی بودند مثل جوان‌های ششم آوریل مصر که متکی بر فضای مجازی و فیس‌بوک و تحصیل‌کرده دانشگاه‌ها بودند و چند خواسته مشخص داشتند. تعدادشان هم مثل مصر زیاد نبود که در انتخابات رأی نیاوردند و اخوان انتخابات را برد. در آن زمان که در فضای مجازی گروه‌هایشان را چک می‌کردم مجموع فعالان‌شان در فضای مجازی به ۳۰، ۴۰ هزار نفر می‌رسید. اینها با استفاده از الگوی تونس و مصر خواستند در سوریه تغییرات ایجاد کنند. خواسته‌هایشان هم بحث فساد بود؛ اینکه حکومت انتخابی شود و از حالت اقلیتی بیرون بیاید. خواسته‌های دوره مدرن را داشتند که مشخص است. در منشور جوانان ششم آوریل نوشته بود می‌خواهیم در مصر همان‌گونه زندگی کنیم که همه مردم در کشورهای توسعه‌یافته زندگی می‌کنند. شاید بچه‌های ما هم همین‌طور فکر کنند که بخواهند مثل جامعه سوئیس و سوئد زندگی کنند. تظاهرات محدودی در دمشق بود که اسد و دولت سوریه به دلیل نوع ساختار توانایی تعامل با اینها را نداشت. ابتدا بگیر و ببند شد و تقریبا تمام کسانی که در فضای مجازی فعال بودند، معدوم شدند و از بین رفتند. فکر می‌کنم استدلال حکومت و حامیان حکومت اسد این بود که ما نمی‌توانیم از طریق مدنی با اینها برخورد کنیم، بنابراین باید اینها را به فاز نظامی ببریم که اسلحه فعال شود و طبیعتا در فاز نظامی اخوان فعال می‌شد و به‌عنوان اینکه اخوان جریان مذهبی است، هم مخالفان داخلی را سرکوب کنند و هم حمایت بین‌المللی به دست بیاورند، چون نگرانی بین‌المللی آن زمان القاعده و جریان مذهبی بود. دولت به دلیل ناتوانی‌هایی که داشت نمی‌توانست دایره حکومتی را باز کند، چون حکومت باید تغییر می‌کرد. اشتباهات دیگری از سوی روسیه و به‌خصوص ایران هم اتفاق افتاد. روسیه ارتش و سیستم اطلاعاتی، آموزش‌های نظامی و حتی بخش‌های مهمی از اقتصاد و دولت سوریه را در اختیار داشت. روسیه تنها باقی‌مانده حکومت جنگ سردی خاورمیانه بود؛ همه در بهار عربی سقوط کردند و اگر سوریه سقوط می‌کرد میراث شوروی سابق در خاورمیانه با این سقوط پایان می‌یافت. برداشت حکومت ما این بود که اگر آقای بشار اسد در سوریه تغییر کند، ایران لبنان را از دست می‌دهد. یعنی تقریبا یک اشتباه استراتژیک صورت گرفت. درحالی‌که اهمیت سوریه از لبنان کمتر نبود، نمی‌شود سوریه را به خاطر کشور دیگری خواست. بر این اساس به بودن بشار اسد تقلیل دادند و کمک کردند بشار اسد بماند. اگر در سوریه انگیزه‌ای هم وجود داشت که مصالحه‌ای صورت بگیرد، عملا با دخالت خارجی آن انگیزه از بین رفت و بحران به درگیری نظامی انجامید. اگر سیاست سلیمی وجود داشت، به سوریه توصیه می‌شد که با مخالفان مصالحه کند. همه مخالفان که نظامی نبودند، اخوان واحد نظامی داشتند اما همه‌شان که نظامی نبودند. کردها هم در سوریه یک واقعیت بودند. بالاخره در حکومت باید ساختار تعدیل شود، به این مفهوم که پایه‌اش وسیع شود، بخش‌های دیگر وارد قدرت شوند و تفاهمی صورت بگیرد. حالا اینکه این تفاهم چیست، باید در زمان و مکان تعریف کرد. چنین اجازه‌ای داده نشد، در نتیجه جنگ داخلی شروع شد. همان زمان برخی کارشناسان ازجمله بنده بحث‌هایی داشتیم که مداخله در سوریه جدا از اینکه هزینه بسیار بالایی دارد، منجر به مداخله دیگران می‌شود. سوریه از یک طرف همسایه اسرائیل است و اسرائیل به‌شدت به مسئله سوریه حساس است که سوریه به تهدید جدی علیه‌اش تبدیل شود. سوریه همسایه ترکیه است و ترکیه جدای از اینکه ادعای تاریخی دارد، بخش اهل سنت و اخوان سوریه روابط تاریخی و گسترده‌ای با ترکیه دارند. در عین حال که بحث ناتو هم مطرح است و ترکیه جزء ناتو هم هست. از طرف دیگر آمریکایی‌ها در عراق حضور دارند و طبیعتا نسبت به تحولات نمی‌توانند بی‌تفاوت باشند. مداخله، مداخله می‌آورد. این‌طور نیست که یک‌طرف به آنجا برود و بقیه بایستند نگاه کنند. بر اثر این مداخلات، آمریکایی‌ها آمدند کردها را در اختیار گرفتند. ترکیه به تجهیز مخالفان پرداخت. قطر و ترکیه اخوانی‌ها را تجهیز کردند. عربستان و امارات سلفی‌ها را تجهیز کردند. شاید شبیه اتفاقاتی که در افغانستان افتاد برای اینکه جلوی شوروی سابق را بگیرند و غربی‌ها افغان‌عرب‌ها و مجاهدین را تجهیز کردند، آنها هم اینجا وارد شدند. حتی به عقیده من کلید داعش را حزب بعث عراق زد، به خاطر اینکه می‌خواست از القاعده برای بی‌ثبات‌سازی عراق استفاده کند. حزب بعث عراق بعد از ۲۰۰۳ با کمک حزب بعث سوریه سعی کرد عملیات انتحاری در عراق انجام دهد. مجموعه این شد که داعش شکل گرفت. یعنی در ۲۰۱۱-۲۰۱۲ اصلا داعش وجود نداشت. گروه‌های مسلح متعددی در سوریه شکل گرفتند که بعضی‌ها منطقه‌ای و بعضی سراسری بودند. همه اینها وارد جنگ شدند. اگر در ۲۰۱۱ حزب‌الله و ایران نرفته بودند، احتمالا همان زمان در سوریه شاهد تحول بودیم، چون دولت مرکزی به خاطر حجم مخالفت‌ها، از نظر اقتصادی و نظامی و امنیتی قادر به اداره کشور نبود. تا ۲۰۱۵ این وضعیت ادامه داشت. در ۲۰۱۵ اینها عملا به حومه دمشق رسیدند و تقریبا از چهار طرف دمشق را محاصره کردند. از شرق داعش آمده بود، از تدمر و وادی صحرا (منطقه صحراوی سوریه) و از جنوب و شمال گروه‌های مخالف دیگر آمدند، از حومه دمشق هم که حاشیه‌نشین‌های اهل سنت بودند و مجموعه اینها دمشق را محاصره کردند. انتظار می‌رفت اگر حمایت فرامنطقه‌ای صورت نگیرد، ارتش سوریه به‌اضافه حزب‌الله و ایران قادر به حفظ دولت اسد نیستند. در اینجا روسیه با بمباران و کشتار وسیع وارد می‌شود. اگر فیلم‌های مربوط به اردوگاه‌های یرموک در ۱۲کیلومتری دمشق را که فلسطینیان آنجا بودند ببینید، متوجه می‌شوید که شهر بر اثر بمباران از بین رفته است. بمباران‌ها باعث ایجاد توافق بین ترکیه و روسیه شد که نیروهایی که آسیب دیده‌اند به ادلب بروند که منطقه تحت حفاظت ترکیه است. اینجا سوریه سه قسمت می‌شود؛ سوریه مرکزی در اختیار اسد و تحت کنترل عالی روسیه قرار می‌گیرد و زیرمجموعه‌اش دولت اسد و ایران هستند. درواقع نیروهای زمینی و هوایی و فرماندهی را روسیه اداره می‌کرد که با ترکیه و آمریکا وارد توافق شد؛ شرق در اختیار کردها و آمریکا قرار گرفت و شمال غربی در اختیار ترکیه. سوریه عملا سه قسمت شد، البته نه به‌صورت توافق رسمی. روس‌ها با ترک‌ها توافق کردند و با آمریکایی‌ها هم به نوعی تفاهم رسیدند که وارد حوزه‌های همدیگر نمی‌شدند. از طرف دیگر اسرائیل هم عملیاتش را انجام می‌داد و روس‌ها برخوردی نمی‌کردند، یعنی دست اسرائیل را در سوریه باز گذاشته بودند. آمریکا که متحد اسرائیل بود و طبیعی بود، ولی روس‌ها با اسرائیلی‌ها کمیته مشترکی گذاشتند. از ۲۰۱۶ به بعد عملا یک وضعیت نامتعادلی در سوریه وجود داشت. سه قدرت بزرگ منطقه‌ای، سوریه را با استفاده از نیروهای محلی تحت کنترل خودشان درآورده بودند و یک جایی باید به این وضعیت خاتمه داده می‌شد؛ به این ترتیب که یا باید با توافق آنها صورت می‌گرفت یا یکی از اینها موفق می‌شد دیگری را حذف کند. همان زمان، یعنی بعد از تحولات ۲۰۱۵ و توافق روس‌ها با ترک‌ها و آمریکایی‌ها، قطع‌نامه ۲۲۵۴ در شورای امنیت صادر می‌شود. این قطع‌نامه درباره آینده سوریه است که در آن توافق می‌شود گروه‌های معارض که مورد حمایت طرفین هستند، تحت نظارت سازمان ملل و معرفی اینها، در ژنو با هم مذاکره کنند، یک قانون اساسی جدید بنویسند و دولت موقت تشکیل شود که بر اساس آن قانون اساسی، سوریه جدید را تشکیل دهد. روس‌ها چون دست‌شان ضعیف بود، روند آستانه را با ترکیه توافق کردند. ترک‌ها هم می‌فهمیدند که آمریکا و اروپا علاقه‌مند نیستند نقش ترکیه را در سوریه به رسمیت بشناسند.

روس‌ها هم فهمیده بودند که اگر توافق کنند نقش‌شان در آن روند باید کاهش پیدا کند و ایران را هم در روند آستانه بردند، در حالی که روند آستانه توافق ترکی و روسی بود، اما می‌خواستند موازی روند ژنو شود. به هر حال چون دولت اسد و ایران مقاومت کردند و روسیه هم نمی‌خواست آن روند ادامه پیدا کند، به نتیجه نرسید. تا اینکه اتفاقات هفتم اکتبر شروع شد. یعنی بحران در سوریه خفته بود و احتیاج به یک جرقه داشت تا توازن قوا تغییر کند. آن زمان بین روسیه، آمریکا و ترکیه موازنه قوا ایجاد شده بود و جهان عرب هم دورادور منفعل شده بود. اگر نگاه کنید رفتار امارات و عربستان با قطر و ترکیه متفاوت است. اینها هیچ‌کدام سفارت‌شان را در این دوره باز نکردند، ولی عربستان و مصر کمک کردند سوریه را در اتحادیه عرب آوردند. امارات روابط برقرار کرد. تنها کشوری که هواپیمایش به دمشق می‌رفت و با اسد رفت‌وآمد داشت، امارات بود. می‌خواهم بگویم مجموعه‌ای در سوریه با هم اختلاف داشتند اما یک موازنه ناپایدار شکل گرفته بود که بعد از هفتم اکتبر به هم خورد.

بر اساس صورت‌بندی شما، کشورهای سوریه و عراق مرکز بحران هستند و هر کشوری به آنجا پا بگذارد به نظر می‌رسد که در یک بحران تاریخی مشارکت می‌کند و لازم است کسانی که وارد این بحران می‌شوند یک دیپلماسی عاقلانه و جدی داشته باشند، یا حضورشان در آنجا ضرورتی داشته باشد. با این اوصاف، چه کسی در سوریه دست بالا را دارد و آیا موازنه‌ای که اکنون در حال برقراری است با به‌قدرت‌رسیدن اکثریت سنی، می‌تواند آرامش را به سوریه برگرداند؟

خاورمیانه همیشه مرکز بازی بزرگان بوده است. در خاورمیانه پنج دسته بازیگر غیردولتی، خرد، اقوام، احزاب، گروه‌های شبه‌نظامی، بازیگران دولتی و منطقه‌ای مثل ایران، ترکیه، مصر، اسرائیل، عربستان وجود دارند و به‌تازگی امارات و قطر هم اضافه شده‌اند. دسته دیگر بازیگران بین‌المللی مثل انگلیس، فرانسه و روسیه هستند و بازیگران جهانی مثل اتحادیه اروپا، آمریکا و سازمان ملل. یعنی دولت‌های منطقه تحت تعامل این پنج دسته بازیگر شکل گرفته‌اند و تحولات منطقه هم تحت تعامل اینها شکل می‌گیرد. یعنی هیچ بازیگری را در خاورمیانه به‌عنوان بازیگر مستقل تعریف نکنید. در لبنان همین‌طور است، در سوریه و عراق هم. بنابراین تحولات خاورمیانه را محصول تعامل این پنج دسته بازیگر بدانید. البته سقف بازیگران با هم تفاوت دارد. هم منطقه بازی جغرافیایی بازیگران و هم سقف بازی بازیگران با هم تفاوت دارد. کردها در منطقه کردها قدرت بازیگری دارند. در همان‌جا هم طوایف کردی در کردستان مناطق خود را دارند؛ طالبانی‌ها یک منطقه و بارزانی‌ها یک منطقه دیگر دارند. اما بازیگرند و با بازیگران بزرگ‌تر هم بازی می‌کنند. اگر بخواهیم به آرامش در منطقه برسیم، سقف و حوزه بازی اینها با بازیگران دیگر باید به آرامش برسد. با بازیگران بالاتری درگیر نشوند و روی سطح زمین با بازیگران کناردستی‌شان درگیری نداشته باشند. سوریه یک حکومت چند قومی و چند مذهبی با حضور بازیگران متعدد است. اگر سوریه بخواهد به آرامش برسد باید تفاهمی بین مجموعه بازیگران صورت بگیرد. این بازیگران، در وهله نخست بازیگران داخلی هستند که هرکدام زمین دارند و بدون آنها نمی‌شود سوریه را اداره کرد. سنی‌ها که اکثریت را تشکیل می‌دهند و البته در سنی‌ها هم گروه‌ها و قبایل متعدد وجود دارد که آنها هم باید تفاهم داشته باشند. مثل شیعیان عراق که هرکدام دنبال راهبرد خودشان هستند و باید تفاهم داخلی بین آنها صورت بگیرد، در سوریه هم همین‌طور؛ علوی‌ها، کردها، مسیحی‌ها و دروزی‌ها هستند. دولتی در سوریه باید روی کار بیاید، شاید مثل لبنان و عراق که به‌نوعی انتظارات و خواسته‌های اینها را تأمین کند. طبیعتا باید خواسته اکثریت تأمین شود، وگرنه باز هم بحران ادامه پیدا می‌کند. دوم بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است. بالاخره ترکیه و اسرائیل بازیگران مهم هستند. مسئله خاورمیانه مسئله امنیت است. توجه داشته باشید که مسئله خاورمیانه اقتصاد نیست. مجموعه کشورهای خاورمیانه را جمع کنید، اقتصادشان به‌اندازه اندونزی و کره جنوبی نمی‌شود، نصف اقتصاد ژاپن می‌شود. پس خیلی اقتصاد بزرگی نیست که بگوییم مسئله خاورمیانه اقتصاد است و در اقتصاد جهانی تأثیرگذار است. بنابراین قدرت‌های بزرگ و منطقه‌ای باید از جانب سوریه احساس امنیت کنند. چرا اسرائیل حمله می‌کند، اسرائیل حتما تجاوز می‌کند، اما ادعایش این است که از سمت سوریه احساس ناامنی می‌کنیم. چرا آمریکا آنجا دخالت دارد، چون ادعا می‌کند ممکن است داعش به وجود بیاید و ناامنی ایجاد کند و منافع آمریکا را به خطر بیندازد. اروپا مداخله می‌کند، چون می‌گوید سوریه شرق مدیترانه است. این‌همه مهاجرت می‌شود و مهاجر ناامنی تولید می‌کند. پس مسئله امنیت است. چگونه می‌شود امنیت را تأمین کرد، سناریوهای مختلفی هست. یا این درگیری‌ها ادامه پیدا می‌کند، مثل ۱۰، ۱۲ سالی که سوریه چند قسمتی اداره می‌شد. کردها در شرق تحت نفوذ آمریکا منطقه خودشان را حفظ کنند، ترکیه هم جاهایی داشته باشد تا بتواند دولت مرکزی را تحت کنترل داشته باشد، دولت مرکزی هم بین ترکیه و اعراب تقسیم شود، مثل اروپای شرقی بعد از جنگ جهانی دوم که بین کشورها سطح نفوذ تقسیم شده بود. یک سناریو هم این است که قطع‌نامه ۲۲۵۴ اجرا شود. یعنی سوریه از حالت فعلی خارج شود و تبدیل به کشوری شبیه عراق شود. البته نفوذ خارجی در آن وجود دارد، ولی الزاما نیازی به حضور نظامی و امنیتی خارجی نیست. یک قانون اساسی جدید دموکراتیک نوشته شود که البته کار سختی است و حتما باید کنترل خارجی باشد، چون هرکدام از این گروه‌ها منافع منطقه‌ای و محلی دارند و اساسا تجربه ملی ندارند و هنوز تفکر ملی در سوریه شکل نگرفته و حتی می‌توان گفت در همه کشورهای خاورمیانه شکل نگرفته، حتی در ترکیه هم شکل نگرفته است. بنابراین در سوریه باید اشراف بین‌المللی تا وقتی بازی‌کردن با یکدیگر را یاد بگیرند وجود داشته باشد. به نظر می‌رسد بهترین سناریو برای آینده سوریه، پیشبرد اجرای قطع‌نامه ۲۲۵۴ است که همه بازیگرها بتوانند به‌نوعی جایگاه‌شان را در سوریه پیدا کنند، در غیر این صورت باید منتظر ادامه درگیری‌ها باشیم. حالا سرنوشت درگیری‌ها چه باشد، یکی قسمت‌هایی را داشته باشد و نفوذش بیشتر باشد و بتواند بقیه را حذف کند. طبیعتا ترکیه نمی‌تواند آمریکایی‌ها را در شرق حذف کند، همان‌طورکه روسیه نمی‌توانست. ترکیه می‌خواهد هویت و موجودیت سیاسی و به‌خصوص نظامیِ کردها را از بین ببرد، اما تا وقتی آمریکایی‌ها نخواهند این اتفاق نمی‌افتد و باید با آمریکایی‌ها توافق کنند. از طرف دیگر نمی‌توان واقعیت اسرائیل را نادیده گرفت. بالاخره انتظارات اسرائیل باید برآورده شود. برای اینکه سوریه ساخته شود، اعراب حتما باید با سوریه هماهنگ شوند، چون جز با پول اعراب و اتحادیه اروپا نمی‌توان سوریه را بازسازی کرد. اقتصاد سوریه بر اثر جنگ‌ها به ۲۰ میلیارد دلار رسیده، یعنی اقتصاد سوریه سقوط کرده و شهرها ویران شده است. بنابراین نیاز به پول، تکنولوژی و کمک بین‌المللی برای ساخت دارد و در داخل این اتفاق نخواهد افتاد.

اتحادیه اروپا هم که پولی ندارد برای بازسازی سوریه پرداخت کند.

اتحادیه اروپا و پول اعراب. اتحادیه اروپا توانایی تکنولوژی و مدیریت دارد، عربستان سعودی، امارات و قطر پول دارند. ترکیه سازماندهی و شرکت‌های بزرگ بین‌المللی دارد و این‌ها باید سوریه را بسازند. این واقعیت قضیه است. واقعیت یک چیز است و مطلوب ما چیز دیگری است.

به همین دلیل است که اسرائیل هزینه بازسازی را بیشتر می‌کند؟

استراتژی اسرائیل این است که سوریه آینده باید خلع سلاح شود و نباید تهدیدی برای اسرائیل باشد، و این کار را دارد انجام می‌دهد. احتمالا هم با آمریکایی‌ها و هم با روس‌ها هماهنگ است. روس‌ها می‌خواهند عقب‌نشینی کنند اما نمی‌خواهند سلاح‌هایشان دست معارض‌شان، آمریکایی‌ها و ترک‌ها بیفتد. طبیعتا این بخشی از جنگ است که وقتی کسی عقب‌نشینی می‌کند، برای اینکه انبارهایش به دست دشمن نیفتد آن را از بین می‌برد. حالا گرای مهمات را به اسرائیل داده که از بین ببرد. یعنی سوریه ممکن است معارض با روسیه باشد و به نفع روسیه هم نیست که سلاح‌هایش در اختیار دشمنش قرار بگیرد. اینجا با اسرائیل ممکن است منافع مشترک داشته باشند. آمریکایی‌ها با دو چیز مخالف بودند که الان تلاش می‌کنند اتفاق نیفتد؛ یکی سازمان نظامی ارتش سوریه فروبپاشد، یعنی تجربه عراق و لیبی تکرار نشود. فرماندهان ارتش سوریه را عوض کنند، اما اسکلت و سازمان باقی بماند. یکی هم اسکلت دولت باقی بماند که اگر دقت کنید این اتفاق افتاده، یعنی معارضان نیامدند ارتش را جارو کنند. مثل عراق و اشتباهی که آمریکا کرد، ارتش را منحل نکردند. اینها نه دولت را منحل کردند و نه ارتش را. اما طبیعی است که ارتشِ مورد انتظار، دیگر ارتش با سلاح روسی نخواهد بود. مثل عراق که سلاح روسی داشت و سازماندهی و شیوه جنگیدنش روسی بود.

الان ارتش عراق یک ارتش آمریکایی است. تقریبا مدل افغانستان اجرا شده است. ترکیه و قطر با ترامپ توافق کردند، طالبان با حمایت اینها کابل را گرفت و الان تأسیسات افغانستان تقریبا با اداره قطری و ترکی است. اولین سفارتخانه هم که باز شد، سفارتخانه ترکیه و قطر است. یعنی اینها پیشگامان تحت مدیریت غربی می‌شوند. در اعراب اختلاف وجود دارد. مصر شاید یک سیاست دیگری داشته باشد. عربستان و امارات ممکن است هرکدام یک سیاست خودی یا یک سیاست هماهنگ داشته باشند. اگر از دیدگاه منافع و امنیت ملی ایران نگاه کنیم، نمی‌توان الزاما انتظار داشت سوریه متحد مقتدر و دموکراتیکِ رو به توسعه در منطقه به نفع ما باشد. سوریه با ترکیه، اسرائیل و عراق موازنه ایجاد و کمک می‌کند هزینه‌های ما پایین بیاید. اما یک سوریه درگیر یا سوریه‌ای که کاملا ترکی، اسرائیلی یا آمریکایی باشد، حتما منافع امنیتی ما را تأمین نمی‌کند.

آیا این تلقی درست است که ترکیه به‌نوعی در حال گرفتن جای ایران در خاورمیانه است؟

تلاش ترکیه این است، اما من فکر می‌کنم نه اروپایی‌ها، نه آمریکایی‌ها و نه اعراب این را می‌خواهند، حتی اسرائیل هم نمی‌خواهد. شبیه به اتفاقی است که در افغانستان افتاد. بخشی از اشکال به سیاست اشتباه ما در منطقه برمی‌گردد. در افغانستان باید ترجیح این بود که دولت انتخابی باقی بماند، حتی اگر با ما بدخلقی می‌کرد. دولتی که برای اولین بار اقوام دیگر ازجمله شیعیان و تاجیک‌ها در آن نقش اساسی داشتند و چون دولت انتخابی بود قابل مدیریت بود. متأسفانه زمانی که آمریکایی‌ها آنجا بودند، اشتباه ما این بود که در کنار طالبان قرار گرفتیم. همان‌طور که آمریکایی‌ها در جنگ سرد به خاطر شوروی سابق از عربستان و کشورهای عربی و ارتش پاکستان کمک گرفتند تا شوروی را زمین‌گیر کنند، اینجا برای زمین‌گیرکردن ایران از طالبان و کشورهای عربی کمک گرفتند. در سوریه هم تقریبا همین اتفاق افتاده است. آمریکا هم شاید علاقه‌مند نبود که در افغانستان، پاکستان یا ترکیه و قطر بازیگر اصلی شوند، اما به خاطر خطر بزرگ‌تر به خطر کمتر رضایت دادند و به قول معروف بین بد و بدتر، بد را انتخاب کردند. در ترکیه هم در ۲۰۱۰، ۲۰۱۱ اصلا اروپایی‌ها علاقه‌مند نبودند، به همین خاطر نه آمریکایی‌ها به ترکیه کمک کردند و نه اروپایی‌ها در قضیه بهار عربی در سوریه حمایت کردند. به خاطر قضایای بعد از هفتم اکتبر و برای حل‌وفصل این مسئله و پیوست آتش‌بس در لبنان که خلع سلاح حزب‌الله باشد، سوریه باید تغییر می‌کرد و برای این کار از ابزار ترکی استفاده کردند. درواقع نیروهای معارض سوریه و ترکیه کاتالیزوری بودند برای تغییر در سوریه و خارج‌کردن سوریه از حوزه نفوذ ایران و روسیه. اروپایی‌ها حتما این را می‌خواهند و صراحتا می‌گویند در آینده سوریه جایی برای ایران و روسیه نیست. آمریکایی‌ها هم به خاطر جنگ اوکراین چنین تمایلی دارند. اعراب هم حتما چنین علاقه‌مندی دارند و البته نمی‌خواهند ترکیه باشد. اما الان موقتا تا اطلاع ثانوی از ابزار ترکیه استفاده می‌کنند. بنابراین نه حزب تحریرالشام علاقه‌مند است قطع‌نامه ۲۲۵۴ مطرح شود و نه ترکیه؛ چون اگر قطع‌نامه اعمال شود، اینها باید بخشی از قدرت را واگذار کنند. اما اعراب و آمریکا در اردن بر اجرای ۲۲۵۴ تأکید کردند.

درواقع تاریخ به‌نوعی تکرار می‌شود.

بله. الان چالشی برای آینده سوریه دارد شکل می‌گیرد که در آن نقش مجموعه بازیگران داخلی به اضافه مجموعه بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی مهم است. شاید تلاش کنند نقش منطقه‌ای ایران و روسیه را حذف کنند، اما این‌طور نیست که به صفر برسانند، ولی در این مقطع نقش اینها کاهش پیدا کرده است. مسئله این است که چگونه مجمع اروپا، آمریکا، ترکیه، کشورهای عربی و بازیگران داخلی و اسرائیل به‌عنوان بازیگر مستقل -که در عین حال که متحد آمریکا است خواسته‌های خودش را هم دنبال می‌کند- به تفاهم می‌رسند که سوریه به آرامش برسد. اگر به تفاهم نرسند، دوباره دعواها یک جای دیگر بروز می‌کند. ممکن است همان‌طور که الان اسرائیلی‌ها ارتش اسد را می‌زنند، اگر احساس کنند تحریرالشام خطر است، تردیدی نمی‌کنند و آن را هم می‌زنند. حتی ممکن است ترک‌ها را هم بزنند. آمریکایی‌ها هم ممکن است این کار را بکنند. بحران ممکن است ادامه پیدا کند. پس سناریوهای مختلفی وجود دارد و تنها سناریویی که می‌تواند سوریه را به ثبات برساند، تفاهم در چارچوب قطع‌نامه ۲۲۵۴ است که وزارت خارجه ما هم از آن استقبال کرده که کار هوشمندانه‌ای بوده و به عقیده من بقیه بخش‌های کشور باید از این رویکرد حمایت کنند که متأسفانه نمی‌کنند. در ایران اشتباهی در ۲۰۱۰ صورت گرفت که سیاست خاورمیانه‌ای از دولت خارج شد و در اختیار ارگان‌های خارج از دولت قرار گرفت که باید به دولت برگردد. اینجا دیگر عملیات عمل نمی‌کند، بلکه دیپلماسی و ارتباط با دولت‌ها عمل می‌کند. سوریه، لبنان و عراق در این مرحله باید دولت قوی داشته باشند، در این صورت منافع ما می‌تواند تأمین شود. گروه‌ها دیگر نمی‌توانند منافع ما را تأمین کنند. سیاست باید به دولت برگردد تا بتوانیم با دولت‌های منطقه و قدرت‌های بزرگ دنیا وارد تعامل شویم و سعی کنیم منافع خودمان را در منطقه حفظ کنیم که منافع ما هم عمدتا امنیتی است. درست است که در سوریه ۱۰ میلیارد دلار هزینه کردیم و بازگشت نخواهد داشت، همان‌طور که در جنگ صدها میلیارد دلار ادعای غرامت داشتیم، ولی بازگشت نداشت. منافع ما امنیتی است و در مراحل بعدی می‌تواند اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی باشد. منافع امنیتی ما هم از طریق دیپلماسی بین‌المللی و منطقه‌ای تأمین می‌شود، نه از طریق گروه‌های مختلف. البته گروه‌ها ممکن است به‌عنوان بازیگران غیردولتی بتوانند حضور داشته باشند و در صورت درگیری برای همه طرف‌ها ابزار مهمی خواهند بود. اما به عقیده من درگیری به نفع هیچ طرفی نیست.

با توجه به بحث‌های شما دو سؤال پیش می‌آید. از دوره حافظ اسد، ایران در سوریه نقش یا مشارکت داشته. بعد در دوره بشار اسد بیشتر از یک دهه به‌نوعی حضور مستشاری هم داشته است. به نظر شما چقدر این حضور یا هم‌پیمانی به نفع ما بوده و چقدر برای ما ضرر داشته؟ سؤال بعدی اینکه از حرف‌های شما استنباط کردم که ترکیه فعلا برای قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای یک ابزار است تا بتوانند مسئله سوریه را به سمتی که می‌خواهند ببرند، اما اردوغان گویا چنین برداشتی ندارد و از خودش به‌عنوان یکی از دو رهبر مهم جهان در کنار پوتین نام می‌برد. چقدر این تصور و توهم اردوغان با سیاست‌های جهانی منطبق است و آیا با جهان دچار تعارض می‌شود؟

عرض کردم که در خاورمیانه پنج دسته بازیگر هستند که سطح بازیگران یا حوزه جغرافیایی و سقف بازیگران با هم تفاوت دارد. ترکیه دو جا ممکن است برخورد پیدا کند. یکی اینکه خواسته باشد خودش را از یک قدرت منطقه‌ای بیشتر از وزن خودش تعریف کند و یکی اینکه حوزه جغرافیایی خودش را گسترش دهد. بله، ترکیه ممکن است امیالی داشته باشد. همه می‌خواهند این دو را افزایش دهند. وقتی می‌خواهند سطح پروازشان را بالاتر ببرند، با بازیگرانی که حوزه بالاتر دارند برخورد می‌کنند. وقتی می‌خواهند حوزه جغرافیایی‌شان را افزایش بدهند با بازیگران کناری‌شان برخورد می‌کنند. برای اینکه خطرهای بزرگ‌تری وجود داشت که باید تعدیل یا مهار می‌شدند، ترکیه دستش باز است. اما اگر خواسته باشد از آن سقف بالاتر برود، طبیعتا برخورد می‌کنند. مثالی می‌زنم؛ وقتی انقلاب اسلامی شکل گرفت برای مهار ایران در جنگ می‌گفتند جنگ بدون پیروز. یعنی می‌خواستند نه ایران پیروز شود و نه عراق. غربی‌ها وقتی ایران پیش می‌رفت به عراق کمک می‌کردند و وقتی عراق پیش می‌رفت به ایران کمک می‌کردند. می‌خواستند بالانس کنند و نمی‌خواستند ایران یا عراق پیروز شود. به هیچ‌کدام هم علاقه‌مند نبودند. واقعیت دنیای روابط بین‌الملل این است که هیچ‌کس عاشق هیچ‌کس نیست. اصل اساسی، اول امنیت و دوم منافع است. اساس خاورمیانه امنیت است؛ امنیت آبراه‌ها، سرزمین، منابع و کشتیرانی است. خاورمیانه اقتصاد بزرگی ندارد که با اقتصاد چین که حدود ۲۰ تریلیون است و ژاپن که شش تریلیون و آن‌طرف با اروپا قابل مقایسه باشد. بازار همه‌شان را جمع کنیم شاید به اندازه یک ایالت آمریکا نشود. اقتصاد آمریکا نزدیک ۲۹ تریلیون است و حجم صادرات و واردات آمریکا حدود ۴.۵ تریلیون است که با اقتصاد صد میلیاردی ما قابل قیاس نیست. بودجه نظامی آمریکا ۹۲۰ میلیارد دلار است که سه برابر تولید ناخالص داخلی ما در سال می‌شود. بودجه وزارت خارجه آمریکا ۴۰ میلیارد دلار است که به‌اندازه کل فروش نفت ما در یک سال است. این آمارها نشان می‌دهد خاورمیانه و این منطقه از نظر اقتصادی خیلی بزرگ نیست. سوریه خیلی اقتصاد بزرگی ندارد که همه به خاطرش دعوا کنند، حتی اگر توسعه پیدا کند. اما از نظر امنیتی، سوریه خیلی اهمیت دارد. اگر ترکیه خواسته باشد پایش را در آنجا بگذارد که اسرائیل، آمریکا یا اروپا را ناامن کند، آنها نگران می‌شوند.

همان‌قدرکه اروپایی‌ها نگران روسیه هستند و آن را تهدید ژئوپلیتیک برای خودشان تلقی می‌کنند، کشورهای کوچک‌تر مثل یونان، بلغارستان و کشورهای حوزه بالکان، ترکیه را تهدید سرزمینی می‌دانند، بنابراین به دنبال مهار ترکیه هستند. اگر ترکیه بخواهد پایش را کمی جلوتر بگذارد، سراغ مهار ترکیه می‌روند. در قفقاز هم مایل نیستند ترکیه، ارمنستان و آذربایجان را تحت کنترل درآورد. همان‌طورکه می‌خواهند روسیه را مهار کنند. شاید الان علاقه‌مند باشند نفوذ ایران در قفقاز و آسیای میانه افزایش پیدا کند تا ترکیه و روسیه را مهار کنند. اگر ما روابط خوبی با آمریکا و اروپا داشتیم که متأسفانه نداریم، آنها علاقه‌مند بودند که حوزه نفوذ ما به قفقاز و آسیای میانه گسترش پیدا کند که در نتیجه نفوذ روسیه کاهش پیدا کند. در واقع با ابزار ایران نفوذ روسیه را مهار کنند، مثل زمان جنگ سرد که از این کارها می‌کردند.

بحث دیگر این است که ایران باید در مورد سیاست‌هایش بازنگری کند. در سیاست خارجی اگر هزینه می‌کنید باید ببینید در مقابل هزینه چقدر فایده به دست می‌آورید، درست مثل اقتصاد. سیاست‌هایی که هزینه‌اش معلوم است و درآمدش معلوم نیست، قابل دفاع نیست. ما به‌عنوان بازیگر منطقه‌ای همیشه در منطقه حضور داشته‌ایم که بحثی تاریخی است و جدید نیست. نوع حضور قابل بحث است، حضوری که بیشتر از اینکه هزینه داشته باشد، منافع داشته باشد. این حضور دیگر از طریق گروه‌ها به دست نمی‌آید. گروه‌ها برای ما هزینه می‌کنند. ما الان مجبوریم در عراق که پنج میلیون بشکه نفت تولید می‌کند و بیش از ۴.۵ میلیون بشکه صادر می‌کند، هزینه کنیم. در حالی که درآمد نفتی و ارزی عراق از ما بیشتر است و اگر بحث امنیت باشد، عراق باید هزینه کند نه ما. ما در یمن سابقه تاریخی داریم، اما چرا ما باید آنجا هزینه کنیم. می‌توانیم با عربستان سعودی هماهنگی داشته باشیم، آنها با یمن ۱۸۰۰ کیلومتر مرز دارند، ۶۰ درصد قبایل یمن با عربستان رابطه تاریخی دارند و ۴۰ درصد (زیدی‌ها) هم با ما رابطه تاریخی دارند. تعاملی باید اینجا صورت بگیرد، چون هیچ‌کدام نمی‌توانند دست بالا را داشته باشند، به‌خصوص ما، چون آنها همسایه هستند و ما نیستیم. بنابراین هزینه یک‌طرفه ارزش ندارد. لبنان را هم باید به چشم یک کشور دید، نه گروه و طایفه. اگر لبنان دولت و ارتش قوی داشته باشد، بیشتر به ما نزدیک است. به دلیل اینکه جامعه مسیحیان بیش از ۳۵ درصد و شیعه‌ها بالاتر از ۳۰ درصد، دو جامعه بزرگ هستند. شیعه‌ها که متحد طبیعی ما هستند و مسیحی‌ها هم به دلیل اینکه با اعراب مشکل دارند، رابطه نزدیک‌تری با ما دارند. یعنی ما نقش بیشتری در دولت مستقل و قوی لبنان پیدا می‌کنیم. ولی اگر نقش خودمان را در یک گروه خلاصه کنیم، هم مسیحی‌ها و هم سنی‌ها را از دست می‌دهیم. بنابراین در سیاست ما باید بازنگری انجام شود، و این بازنگری بدون تعامل با غرب امکان ندارد. بالاخره غرب و اروپا در منطقه حضور دارد. خاورمیانه هیچ‌وقت خارج از بازیگران بین‌المللی نبوده است. آبراه‌های بین‌المللی از این منطقه می‌گذرد. بخش بزرگی از تجارت بین‌المللی از اینجا انجام می‌شود. خلیج فارس، دریای سرخ و مدیترانه اینجاست. امنیت شرق اروپا به این مسئله بستگی دارد و مسئله روسیه و چین هم مطرح است. پس نمی‌توان بدون یک تعامل پیش رفت. تعامل در عمل به سه قسمت تقسیم می‌شود: اشتراک منافع، رقابت و تنازع. تعامل به مفهوم پذیرش طرف مقابل نیست. تعامل این است که کجاها منافع مشترک داریم، کجاها در حوزه منافع رقابت داریم و کجاها ممکن است تنازع داشته باشیم. در تعامل با غرب، امنیت خاورمیانه حفظ می‌شود. البته چینی‌ها هم هستند. باید ببینیم مشکل کجاست. الان با چینی‌ها یا با روس‌ها که مشکلی نداریم. البته روسیه قدرت توسعه‌نایافته و رو به افول است، هنوز مواد اولیه صادر می‌کند و دارای بحران نظامی و سرزمینی با اروپاست و نمی‌شود روی روسیه در آینده محاسبه کرد. اما چین و هند و اندونزی حتما قدرت فزاینده هستند و حتما در خاورمیانه به خاطر منافعشان حضور خواهند داشت. بنابراین ما از سیاستی که در حد گروه تقلیل پیدا کنیم، باید برویم به سمت دولتی که در سطح منطقه دارای منافع مشترک با قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی است، دارای رقابت با آنهاست و جایی که لازم باشد از ابزار نظامی هم می‌توان استفاده کرد. نمی‌شود ابزار نظامی را کنار گذاشت، اما اولویت‌بندی وجود دارد. باید تلاش کرد حوزه منافع مشترک را افزایش داد و حوزه رقابت‌ها را مدیریت کرد و حتی گسترش داد و حوزه درگیری را کاهش داد. در این صورت منافع ملی ما حفظ می‌شود، در غیر این صورت تقلیل می‌رویم، کمااینکه رفته‌ایم. ما هزینه کرده‌ایم، اما این هزینه‌ها تبدیل به درآمد ملی نشده است. بنابراین صاحبان تصمیم یا به‌قول عرب‌ها صاحبان قرار باید بازنگری کنند که چرا بعد از چهل‌واندی سال در خاورمیانه عربی این‌همه هزینه کردیم، اما دستاوردی نداشته‌ایم. همه‌چیز را باید نسبی نگاه کرد، حتما دستاوردهای اندک داشته‌ایم و داریم و هنوز هم موقعیت‌هایی داریم. گروه‌های نیابتیِ لبنان و عراق و یمن، خودشان وجود واقعی دارند. نه به خواست ما به وجود آمدند و نه به خواست ما از بین می‌روند. همه کشورهای خاورمیانه جوامع چند قومی و چند مذهبی هستند، اما در خاورمیانه به دولت‌های قوی و دولت-ملت‌ها احتیاج داریم، با گروه‌ها نمی‌شود خاورمیانه را اداره کرد. اگر می‌خواهیم در اداره خاورمیانه شراکت داشته باشیم، خاورمیانه امن و رو به توسعه، یا توسعه‌یافته، خاورمیانه دموکراتیک با حکومت‌های اکثریت، به نفع ما است. اگر این نگاه صورت بگیرد، آن هزینه‌ها تبدیل به منافع می‌شود. در غیر این صورت هزینه می‌دهیم و با دیگران درگیر هستیم و در یک رقابت نظامی مثل شوروی سابق بازنده خواهیم بود، چون حجم اقتصاد ما اجازه نمی‌دهد مثل آمریکا ۹۲۰ میلیارد دلار هزینه نظامی کنیم، یا مثل عربستان ۸۰ میلیارد دلار بودجه نظامی داشته باشیم، یا مثل اسرائیل ۳۰ میلیارد دلار بودجه نظامی داشته باشیم، یا مثل ترکیه که بودجه نظامی‌اش دو برابر ما است. در این رقابت اقتصاد ما تحلیل می‌رود، بدون اینکه حتی وارد جنگ شویم. اگر وارد تعامل شویم، اقتصاد ما می‌تواند بزرگ شود و رقابت‌های دیگر شکل می‌گیرد که ما می‌توانیم برنده باشیم. همان‌طورکه ممکن است ترکیه وارد رقابت با اعراب و غرب شود و رابطه ما با غرب تغییر کند. یا اگر بحران بین اسرائیل و اعراب ارتقا پیدا کند، روابط ما با اعراب بهبود پیدا می‌کند. برعکس، هرچه روابط ما با اعراب تخریب شود، روابط اسرائیل و اعراب بهبود پیدا می‌کند. اینجا مجموعه منازعات وجود دارد که باید در این مجموعه بالانس برقرار کنیم. هیچ‌وقت سیاست ما یک‌طرفه نشود، نه در بین قدرت‌های بزرگ مثل چین، اروپا، آمریکا و روسیه و نه در قدرت‌های منطقه‌ای. سیاست‌های یک‌طرفه در خاورمیانه جواب نمی‌دهد. برای آمریکا هم جواب نمی‌دهد. روسیه هم دیدید که جواب نداد. برای ترکیه و کشورهای عربی هم جواب نمی‌دهد. برای اسرائیل و ما هم جواب نمی‌دهد. سیاست‌ها باید شامل باشد. ما باید به سمت سیاستِ شامل و همه‌جانبه حرکت کنیم. اگر کشور ما به این سمت حرکت کند، بدون تردید بازیگر اصلی خاورمیانه خواهد شد. نکته دیگر اینکه ما به خاطر جغرافیا، جمعیت و اقتصاد و توانایی‌های‌مان، بخواهیم یا نخواهیم، قدرت متوسط هستیم. ما که نمی‌توانیم جای آمریکا، چین و روسیه را بگیریم. منازعه بزرگی در دنیا بین چین و غرب دارد شکل می‌گیرد، به خاطر اینکه چین تنها قدرتی است که دارد وارد حوزه‌های نفوذ آمریکا به‌خصوص در زمینه اقتصادی و تکنولوژی می‌شود. در اینجا باید درک کنیم که کجای این دعوا قرار داریم. هزینه یک‌طرف به نفع طرف دیگر نشویم. قربانی این بازی نشویم. قربانی هرکدام نشویم، دیگری ما را هزینه می‌کند. بنابراین در این دعوا هرچه زودتر باید به بالانس قوا برسیم. بالانس قوا از طریق قدرت ملی شکل می‌گیرد، چون توان ما تعریف‌شده است. یعنی ما نمی‌توانیم با چین یا غرب وارد موازنه قوا شویم. بنابراین باید به‌عنوان قدرت متوسط مانند عربستان با دو طرف قضیه روابط متناسب ایجاد کنیم که از هر دو طرف روابط‌مان سودآور باشد و آن منازعه از سطح ما خارج شده و به منازعه بین خودشان تبدیل شود، به‌جای اینکه ما حوزه دعوا شویم. مثل الان که روس‌ها تلاش می‌کنند ما را به حوزه دعوا تبدیل کنند که با اروپا وارد تعاملات انرژی جایگزین روسیه نشویم، تحریم‌های ایران قبل از تحریم‌های روسیه لغو نشود و شاید چینی‌ها هم از این وضع سود می‌برند. یعنی ما داریم قربانی دعوای آنها می‌شویم. ما باید از این حالت قربانی‌شدن خارج شویم. مثل کاری که عربستان کرد که بالاترین رابطه را با روسیه دارد. در اوپک‌پلاس سر انرژی همکاری می‌کند. بیشترین سرمایه‌گذاری‌های چین در عربستان صورت می‌گیرد و حتی چین را در روابط ایران و خودش قرار داد، به‌خاطر اینکه نمی‌خواست آمریکایی‌ها در این بین قرار بگیرند. چین قدرت ضعیف‌تری بود و بازی به نفع عربستان سعودی بود. از طرفی دیگر روابط راهبردی با غرب دارد، یعنی در بازی قدرت‌های بزرگ سعی می‌کند با همه طرف‌ها به‌نوعی بازی کند که حاصل‌جمع جبری این قضیه، منافع ملی و امنیت ملیِ عربستان حفظ شود. نمی‌خواهم بگویم ما هم عینا این کار را بکنیم، ما از جنبه‌هایی توانایی بیشتری از عربستان داریم و در جنبه‌هایی هم عربستان توانایی‌های بیشتری دارد. ما باید سیاست شامل را اتخاذ کنیم، چراکه در خاورمیانه سیاست‌های یک‌طرفه به نتیجه نمی‌رسد.